

گفتگو با استعدادهای درخشان

هنر برایم خواستنی بود*

خانم فیروزه شهسوارانی، رتبه یک گروه آزمایشی هنر در کنکور سال ۱۳۸۲ می‌باشند. ایشان تا سال سوم دبیرستان در رشته ریاضی فیزیک در دبیرستان فرزاتگان (سمپاد) تحصیل کرده و سپس رشته هنر را در هنرستان ادامه دادند. خانم شهسوارانی اکنون ترم دوم رشته طراحی صنعتی را در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به اتمام رسانده‌اند.

○ خانم شهسوارانی! رتبه یک گروه آزمایشی هنر سال ۱۳۸۲ در کارنامه شما به ثبت رسیده و این در حالی است که تا سال سوم دبیرستان در رشته ریاضی فیزیک تحصیل می‌کردید. چه شد که به یکباره تغییر رشته دادید؟

● علایق، سلیقه‌ها و استعدادهایم بیشتر در این گروه ارضاء می‌شد و میل باطنی من در رشته هنر پیدا بود.

○ در رشته ریاضی هم دانش آموز خوب و درسخوانی بودید. با این وجود، گاهی کنکور به خودی خود موجب نگرانی می‌شود. کنکور در شما ایجاد هراس کرده بود که به تغییر رشته شما منجر شد؟ ● نه، این طور نبود. در رشته ریاضی هیچ مشکلی نداشتم. حتی مشاور مدرسه ما هم با تغییر رشته من مخالف بود و انتظار داشتند که در المپیاد برایشان مدال بیاورم. اما همان طور که گفتم من به جریانی دیگر علاقه مند بودم و دوست داشتم آنچه را که دوست دارم انجام دهم.

* گفتگو با خانم فیروزه شهسوارانی از سمپاد / بیک سنچس، شماره ۱۸، مرداد ۱۳۸۳

○ فکر می‌کنید چرا هر کس که در گروه ریاضی درس می‌خواند، اگر تصمیم بگیرد تغییر رشته بدهد، دیگران می‌گویند که: «فلانی چون کم آورده است، تغییر رشته داده»؟

● بله، در اکثر موارد این طور است. خیلی از مدیران و حتی دوستانم این را می‌گفتند اما واقعیت چیز دیگری بود. ببینید، سال‌های سال است که دانش آموزان گروه ریاضی اطراف خود، گویی هاله‌ای پیچیده‌اند که انگار بهترین‌ها، برای گروه ریاضی است یا اینکه مثلاً اگر کسی کم بیاورد، در گروه ریاضی کنکور نمی‌دهد. گویی تنبلیترین‌ها در سایر گروه‌ها جمع شده‌اند و فقط این زرنگ‌ها و باهوش‌ها هستند که گروه ریاضی را تشکیل می‌دهند. این یک تفکر تقریباً عمومی است که حتی در بین تحصیل‌کرده‌گان ما هم رواج دارد (البته متأسفانه).

○ حالا واقعاً اگر در گروه ریاضی کنکور می‌دادید چه رتبه‌ای حاصل شما می‌شد؟

● مهم نبود که چه رتبه‌ای حاصل من باشد. مهم این بود که من به خواسته‌هایم برسم و آن چیزی را که برای من بهترین بود کسب کنم.

○ شما در گروه ریاضی دانش آموز خوب، با پشتکار عالی، درسخوان و شاگرد اول بودید. در هنرستان ورشته هنر هم همینطور. تفاوت اصلی این دو در کجاست؟

● بله، دقیقاً همین طور است. من در رشته ریاضی و در هنرستان، در هر دو خوب درس می‌خواندم. اما در رشته ریاضی من فقط خوب درس می‌خواندم. در حقیقت مسئولیت‌ها را خوب عملی می‌کردم. اما هیچ حس خوب و لذتی برایم به همراه نداشت. در یک کلام، من در گروه ریاضی فقط خوب درس می‌خواندم. همچنان که در گروه هنر هم خوب درس می‌خواندم. اما اینجا با همه وجودم، درس را حس می‌کردم، با همه وجودم لذت می‌بردم و با همه وجودم درس را می‌فهمیدم. این دو کاملاً با هم متفاوت است. من به هنرستان که وارد شدم از تک تک ثانیه‌هایم لذت می‌بردم؛ یعنی جای من آنجا بود.

○ اگر مهندس زبده و کارآمدی می‌شدید چطور؟

● نکته در همین جاست. پدرم می‌گفتند: در گروه ریاضی هم می‌توانی در یک رشته مهندسی خوب قبول شوی! پس بمان و ریاضی را ادامه بده. اما چه سود برای من؟! بگیرم که من در یک رشته مهندسی خوب هم قبول می‌شدم، تازه اینجا باید تعریف شود که مهندسی خوب و مهندسی بد یعنی چه، که من هیچ کدام از این تعاریف را قبول ندارم. خوبی و بدی رشته‌ها در نزد افراد مختلف باید متفاوت باشد. در غیر این صورت تفاوت من با دیگری در چیست؟ اگر این طور باشد پس همه بروند مثلاً مهندس برق بشوند! از این موضوع بگذریم. من حتی اگر رتبه تک رقمی هم در گروه ریاضی کسب می‌کردم، فایده‌ای برایم نداشت. چون من اینجاست که

آرامش دارم. چون در رشته هنر به خواسته‌ام رسیده‌ام. ممکن است اسمم مهندس نشود، اما خواسته من چیزی دیگر بود.

○ این جریان یک تفکر است که شما در آن قرار گرفته‌اید؛ یعنی جریان اندیشه، تفکر و منطق. خانواده در شکل‌گیری این جریان چه نقشی داشتند؟

● اگر این یک تفکر است یا یک منطق یا... در بستر خانواده بوده که شکل گرفته است؛ در بستر مشاوره خوب مادرم، پدرم و مربیانی که در این زمینه کمکم کرده‌اند. در مورد خانواده تان گفتید، لطفاً درباره‌ی ایشان بیشتر بگویید.

● پدر من لیسانس هستند و کارشناس، و مادرم نیز فوق لیسانس مدیریت آموزشی و در حال حاضر مشاور هستند. یک برادر بزرگتر از خودم دارم که در حال حاضر دانشجوی رشته روانشناسی دانشگاه علامه طباطبایی است.

○ گفتید تحصیلات مادر شما فوق لیسانس مدیریت آموزشی است و در حال حاضر مشاور هستند. مسلماً چنین مادری خودبهترین و برترین مشاور شما بوده‌اند. در ارتباط با برنامه‌ریزی درسی هم از رهنمودهای مادر استفاده کرده‌اید؟

● بله، مسلماً همان‌طور که گفتید من واقعاً مدیون خانواده‌ام هستم. مادرم در این زمینه، کمکی منطبق با واقعیت و مشاوره‌ای مطابق با واقعیت‌ها برای من داشتند. مادرم در ابتدا با تغییر رشته من موافق نبودند. اما بعد قدم به قدم جلو رفتیم. با پیشنهاد ایشان در کلاس‌های هنرستان حاضر شدم. سرکلاس‌ها نشستم و به صورت عینی با همه چیز برخورد کردم و مادرم نیز با من جلو آمد و تحقیق کرد و سپس مجوز حضور در هنرستان را با تأیید ایشان کسب کردم. این برای من خیلی مهم بود که خانواده‌ام تأیید می‌کردند. البته تأییدی منطبق بر واقعیت‌ها و توانایی‌های وجود من، نه تأییدی از سر اجبار.

○ در ارتباط با برنامه‌ریزی درسی تان چگونه؟ ایشان برنامه‌مکتوب و کاملی را برای شما ارائه کرده‌اند؟

● نه اصلاً. ایشان فقط کلیات را در اختیار من گذاشتند. من همیشه به مادرم می‌گفتم که برایم برنامه روزها را تنظیم کن تا بدانم هر روز چه بخوانم و یا چگونه بخوانم. ایشان چنین کاری را برایم نکردند و گفتند که اصلاً، این کار درست نیست. مادر می‌گفتند مثلاً برنامه کلی به این صورت است که باید حداقل این تعداد ساعت، درس بخوانی یا مثلاً بهتر است که از صبح که شروع می‌کنی زمانت را تنظیم کنی و به فرض، اول یک درس اختصاصی بخوانی، بعد یک عمومی و سپس یک اختصاصی. یا مثلاً نسبت به مطالعه عمومی به اختصاصی را که بهتر است دو به یک

باشد. درحقیقت، ایشان کلیات را گفتند و پیشنهاد کردند که خودم برنامه جزئی و روز به روز و ساعاتم را برطبق آن برنامه کلی پیدا کنم.

○ برنامه مورد نظر تان را بالاخره از کلیات گفته شده توسط ایشان پیدا کردید؟

● بله، هر برنامه‌ای که می‌ریختم، بعد از مدتی مشخص می‌شد که کدام قسمت هایش مشکل دارد یا اینکه چه آیتم‌هایی را در نظر نگرفته‌ام که می‌بایست به آنها توجه می‌کردم. همینطور جلو رفتم و قسمت به قسمت، برنامه‌ام را اصلاح کردم تا اینکه حوالی بهمن ماه بود که برنامه منسجم‌تر، کارآمدتر و دقیق‌تر را به صورت کامل پیدا کردم. البته تا آن زمان هم ضرر نکردم. خوب پیش رفتم و همیشه نکات ضعفم را در چگونگی برنامه‌ریزی اصلاح می‌کردم.

○ برنامه‌ریزی شما به چه صورت بود؟

● از صبح ساعت ۸ تا ساعت ۱۱ شب به نحوی درگیر درس خواندن بودم. اما همه این زمان را به صورت کامل درس نمی‌خواندم. کل ساعات مفید درس خواندنم در طول این زمان، یعنی از ساعت ۸ صبح تا ۱۱ شب، حدوداً به ۸ ساعت می‌رسید. خیلی وقت‌ها سعی کردم که بیشتر بخوانم؛ یعنی مثلاً بعضی روزها در آن اوایل ۱۰ ساعت یا ۱۲ ساعت می‌خواندم. اما متوجه شدم که از ۸ ساعت که می‌گذرد دیگر کارآیی ندارم و روز بعد هم بیشتر از ۶ ساعت نمی‌توانستم بخوانم. مادرم هم گفته بود که نرمال درس خواندن در طول یک روز، همان ۸ ساعت است و با همین ۸ ساعت می‌توان با زمان جلورفت و نتیجه گرفت. معمولاً در برنامه روزانه همان نسبت ۲ به ۱ را در مطالعه دروس عمومی و اختصاصی به کار می‌بردم؛ یعنی صبح یک درس اختصاصی می‌خواندم و بعد یک درس عمومی و بعد دوباره اختصاصی. اما این مسئله همیشه به همین صورت نبود. مثلاً بعضی روزها صبح ریاضی می‌خواندم و بعد وقتی زمان ریاضی خواندن تمام می‌شد، احساس می‌کردم باز هم کشش ریاضی خواندن در من قوی‌تر است. به همین خاطر همان را ادامه می‌دادم و درس بعدی را در ساعات‌ها و روزهای بعد جبران می‌کردم. یک وقت هست که آدم حوصله خواندن فلان درس را ندارد، اما بیشتر کشش خواندن درس دیگری را دارد. در این صورت باید همان کار را که فکر می‌کند بهتر است، انجام دهد. البته این فکر کردن باید مطابق با منطق و واقعیت باشد. نباید فکر کردن را با خیال کردن اشتباه گرفت.

○ خانم شهسوارانی! چه شد که رتبه ۱ شدید؟

● نمی‌دانم. درس می‌خواندم، دلم می‌خواست بتوانم رشته طراحی صنعتی یا رشته گرافیک را انتخاب کنم. فرقی نداشت که چه رتبه‌ای کسب کنم. گرافیک را هم دوست داشتم. تا جایی که موقع انتخاب رشته با در دست داشتن رتبه ۱ مانده بودم که رشته گرافیک را انتخاب کنم یا رشته

طراحی صنعتی را، تا بالاخره طراحی صنعتی را انتخاب کردم. چون من هر دو رشته را دوست داشتم. با خودم فکر کردم می‌توانم بیرون از دانشگاه رشته گرافیک را بخوانم، اما بیرون از دانشگاه نمی‌توانم رشته طراحی صنعتی را ادامه دهم. به هر حال طراحی صنعتی را انتخاب کردم.

○ فکر می‌کردید که رتبه تان، اکل کشور شود؟

● شاید من تا رتبه ۱۰۰ راهم قبول داشتم. چون می‌دانستم که با رتبه ۱۰۰ هم می‌توانم رشته گرافیک قبول شوم. اما خواندم که بتوانم رتبه خوبی داشته باشم. با خودم می‌گفتم که اگر برای رتبه ۱۰۰ بخوانم شاید ۱۰۰۰ هم نشوم. پس برای رتبه ۱ بخوانم که لااقل رتبه‌ام ۱۰۰ بشود که در نهایت رتبه‌ام هم ۱ شد.

○ شما قبلاً اشاره مختصری داشتید به استرس ایجاد شده زمان کنکور در خودتان. عوامل آن استرس

را در چه می‌دانید؟

● اول اینکه همه به من می‌گفتند که رتبهات تک رقمی می‌شود و من احساس می‌کردم همه انتظار دارند که من چنین رتبه‌ای داشته باشم و اگر نشوم گویی به انتظارانتشان پاسخ نداده‌ام. از عوامل دیگر استرس در من، رسانه‌های ارتباط جمعی بودند. مثلاً تلویزیون را که روشن می‌کردم، کارشناسانی بودند که مثلاً می‌خواستند با کلامشان، داوطلبان کنکور را آرامش دهند. ولی گویی خودشان هم نمی‌دانستند که کلماتشان چه استرسی در داوطلبان ایجاد می‌کند.

○ در کنکورهای آزمایشی سازمان سنجش همیشه رتبه‌های خوب از آن شما بود. این باعث نمی‌شد

که اطمینان خاطر داشته باشید و استرس را پس بزنید؟

● با اینکه در طول سال آرامش نسبی داشتم و همیشه در صدهای تست من چه در کنکورهای آزمایشی سازمان سنجش و چه تست‌هایی که در آموزشگاه می‌زدم بالاترین درصد بود، اما چند ساعت قبل از کنکور احساس می‌کردم چیزی به خاطر نمی‌آورم. در ساعات نزدیک کنکور به دیدن یکی از دبیرانم رفتم که ایشان کمی با من صحبت کردند که پس از آن وقتی در جلسه کنکور حاضر شدم حالم بهتر شده بود و وقتی سؤال‌ها را دیدم و شروع به پاسخگویی نمودم دیگر احساس ناراحتی نمی‌کردم و تا پایان به راحتی به سؤال‌ها پاسخ دادم.

○ شما در گروه آزمایشی زبان هم شرکت کرده بودید. قصد ادامه تحصیل همزمان در دو رشته را

داشتید؟

● نه، فقط می‌خواستم خودم را بسنجم، چون احساس می‌کردم زبانم در حد خوبی است. خواستم سنجشی از خودم داشته باشم. در گروه زبان رتبه‌ام در منطقه یک، ۲۵۸ شد و در کل کشور رتبه‌ام ۹۴۹ بود.

○ خانم شهسوارانی! قبلاً اشاره کردید که زمان انتخاب رشته، میان انتخاب طراحی صنعتی و رشته گرافیک تردید داشتید. آیا اکنون بعد از گذشت دو ترم حس می‌کنید مسیر را درست انتخاب کرده‌اید یا اگر به ابتدا بازگردید رشته تان را عوض خواهید کرد؟

● در حال حاضر کاملاً راضی هستم. در طول دو ترم گذشته با دانشجویان سال بالایی این رشته هم صحبت کردم و حالا اطلاعات کاملتر و دقیقتری در دست دارم. واقعاً مسیر درستی را انتخاب کرده‌ام و رشته طراحی صنعتی دقیقاً همان رشته‌ای بود که باید انتخاب می‌کردم. من راضی هستم و فکر نمی‌کنم در سال‌های آینده هم نظرم جز این باشد.

○ اکنون زمان اعلام نتایج و زمان گرفتن کارنامه است. اما در نهایت، رتبه هر فرد تا حدودی مشخص می‌کند که حدوداً در چه جایگاهی قرار خواهد گرفت. حال به نظر شما آنها که قبول می‌شوند، چه مسیری را پیش رو دارند و آنها که در این آزمون قبول نمی‌شوند باید چه کنند؟

● اگر قبول شدیم که تلاش ما به نتیجه رسیده است و تازه در ابتدای راهی قرار می‌گیریم که جهت، مشخص‌تر است و کارمان راحت‌تر است. البته از نظر نوع کار و مطالعه، تخصصی‌تر می‌شود و در یک رشته و درس هماهنگ، بهتر می‌توانیم مطالعه و کار کنیم. اگر هم قبول نشدیم، بعد از یکی دو هفته استراحت مجدداً شروع می‌کنیم. ابتدا واقع بینانه وضعیت مطالعه سال قبل خود و درصدهایی را که در کنکور زدیم بررسی می‌کنیم و با برنامه‌ریزی بهتر و عزم راسخ همه چیز را از نو آغاز می‌کنیم.

○ مرور چگونگی برنامه‌ریزی و مطالعه شما؟

● در تابستان سال سوم پیش دانشگاهی (در تیر) دو هفته استراحت نموده، بعد کتابهای درسی را براساس منابع آزمون دسته‌بندی کرده و سپس با یک برنامه سبک (روزی ۳-۲ ساعت) کتاب‌های تخصصی را مرور کردم. از مهرماه مطالعه منابع را شروع کردم. در این مدت روزانه ۶-۸ ساعت مطالعه مفید داشتم. این برنامه را تا عید ادامه دادم و هر هفته، مطالب مطالعه شده را کنترل و برای هفته بعد برنامه‌ریزی می‌کردم؛ به طوری که تا عید همه مطالب را یک دور خوانده بودم. بعد از عید، ضمن مطالعه دروس، تست می‌زدم. در مدت سال تحصیلی در آزمون‌های آزمایشی سازمان سنجش شرکت می‌نمودم. دو هفته آخر، منابع تخصصی کنکور را مجدداً مرور کردم و در هفته آخر زمان مطالعه را کاهش داده بودم و تست کنکورهای سال قبل را زدم.

○ تجربه‌های مفید شما در یک سال کنکور؟

● در سال گذشته یکی از تجربه‌های مهم من این بود که پشتکار، علاقه، نظم، برنامه‌ریزی و پابندی به آن، توأم با واقع‌بینی و کمک گرفتن از افراد مطلع و آگاه ما را به اهدافمان می‌رساند.

○ میان‌برهایی برای رفع استرس و اضطراب و کسب اعتماد به نفس می‌شناسید؟

● توکل به خدا، اقدام به موقع برای انجام کارها، شناخت توانایی‌های خودمان، شناخت هدف‌ها و راه‌های رسیدن به آنها، مهمترین عوامل رفع استرس و اضطراب و کسب اعتماد به نفس است. و اولین و آخرین کلام؛ کنکور سراسری همه زندگی نیست، ولی در سراسر زندگی کنکورهای متعددی داریم. مهم این است که هدفمان را درست انتخاب نماییم و برای رسیدن به آن، راه مناسب را انتخاب نموده و موانع را از سر راه برداریم. به نظر من صرف نظر کردن از سرگرمی‌ها و کارهایی که موجب کندی حرکت ما می‌شود، عامل اصلی موفقیت است.

معالقبا آخلق شده بود*

اول، قرارمان میلاد امام علی بود که به دلیل مشغله زیاد ایشان، میسر نشد. قرار بعدی اول مهر بود، ساعت ۲ تا ۳ بعد از ظهر. ۲ و ۳ دقیقه آنجا بودم. ایشان جلسه داشتند و باز قرارمان به ۵ موکول شد. از ۵ تا ۶:۱۰ در دفترشان منتظر ماندم تا سرشان کمی خلوت بشود. ۶:۲۰ مصاحبه آغاز شد و تا ۸:۲۰ ادامه داشت و من ۸۵ دقیقه صدا از ایشان ضبط کردم. آخرین روزهای قبل از عزیمت ایشان به خارج از کشور بود و حسابی درگیر هماهنگی‌های قبل از سفر بودند مصاحبه دو، سه، چهار باری هم به خاطر تماس با آلمان یا هماهنگی کارهای مقدماتی برای برگزاری نمایشگاه خط در آنجا، متوقف شد. به هر حال این فرصت، غنیمتی بود که بعد از مدت‌ها به دست آمده بود. خوشحال بودم از اینکه قرار قبلی مان به سرانجام نرسید و حالا وقت بیشتری برای صحبت داشتیم هر چند اگر برای دوشب نیز وقت می‌دادند، من آماده مصاحبه بودم.

او به «خط» جور دیگری می‌نگرد. خط در نظر او قالبی برای تجلی حقیقت است. می‌گوید: در باطن، حقیقت حضرت مولانا راهبری می‌کند و در صورت هم اسم او. شوق و ذوق هنر را موسیقی الهی می‌بیند که در وجود هر انسانی به عنوان یک گوهر به صورت نهفته وجود دارد. به همین خاطر، در سراسر مصاحبه، این نگاه خاص او، حضور دارد. من هرچه سعی می‌کردم کمی زمینی‌تر بیرسم او آسمانی‌تر می‌شد و این از حقیقت نهفته در خوشنویسی است. به قول او، خطاط ایرانی دستش به کاغذ است ولی نگاهش به آسمان. راستی، او متولد ۱۳۴۱ است.

○ استاد اهل کجایی؟

● اهل تهران. بچه قلهک.

○ پس از تهرانی‌های قدیم هستید؟

● مادر من اعقاب‌شان هم اهل تهران هستند، اما پدرم متولد و رآباد خمین هستند که قریب ۸۰-۹۰ سال پیش مهاجرت کردند به تهران. با سابقه حضور ایشان در تهران و قلعه‌کی بودن مادر، فکر کنم بچه تهران محسوب شوم.

○ زندگی در قلعه‌ک؛ جالبه!

● قلعه‌ک منطقه جالبیه. از قدیم آنجا منطقه خاصی بود. به خاطر اینکه تحقیق شده بود که هوای خنک قله شمیرانات روی قلعه‌ک می‌نشیند. برای همین هم انگلیس سفارت ییلاقی‌اش را آنجا ساخت.

○ «حمید عجمی» نوجوان دنبال چه بود؟

● این برمی‌گردد به نوع تربیتی که آدم در خانواده دارد و افقی که پدر و مادر برای آینده بچه‌هایشان پیش رو دارند. محور ذهنی پدر من برای رشد بچه‌ها «آدم بودن» بود و زیاد برای ایشان مهم نبود که ما چه کاره بشویم. علاقه‌مند بودند که اهل ادب، اهل علم و اهل قرآن باشیم چون خودشان اهل ادب، علم و قرآن بودند و چون خودشان اهل هنر بود، دوست داشت ما اهل هنر هم باشیم، ولی ملاک، آدمیت بود که ما در این زمینه موفق نشدیم!

○ تفاوت نوجوانی خودتان با نوجوانان امروز...

● ما در واقع جوانی نکردیم. ۱۷-۱۶ سالمان که بود، انقلاب شد. سال ۵۶ یک سال خاص بود و ۵۷ یک سال خاص‌تر. ما هم افتادیم در بحران‌های انقلاب و شرایط انقلاب‌گری موجود در آن دوره و بگیر و ببندهای آن موقع. خب، یک جوان ۱۷-۱۸ سال هم سرش درد می‌کند برای ماجراهایی اینچنینی. مثل باز شدن انبارهای مهمات در جاهای مختلف و پادگان‌هایی که در اختیار مردم در می‌آمد.

○ «خط» چطور وارد زندگی شما شد؟

● ببینید، صاحب «هنر» خداست و اینطور نیست که ما زیاد هم با اراده شخصی وارد این قضیه بشویم. آن موقع ما به فکر هنر نبودیم و همه‌اش درگیر ماجراهای انقلاب بودیم. اما خب، انقلاب همراه خودش یک حرکت‌های جنبی هم داشت. اینکه برویم روی دیوارها شعار بنویسیم، پارچه بنویسیم، مقوا و اعلامیه بنویسیم و یواشکی پخش کنیم. بحران‌های انقلاب که رو به آرامی رفت، جذب مساجد و مراکز فرهنگی شدیم. آنجا برای اعیاد و مراسم‌های مذهبی پارچه می‌نوشتیم و روی دیوار محله سعی می‌کردیم کار هنری کنیم.

○ و آشنایی شما با استادان؟

● چون علاقه‌مند بودم، کم‌کم با تشویق دیگران میل به هنر پیدا کردم. همین میل به هنر و تشویق بیرونی دوستان و تشویق درونی پدر و مادر در خانواده باعث شد که من «خط» را جدی بگیرم. با پدرم که صحبت کردم، گفتند باید بروی کلاس خط و من شروع کردم به دنبال «انجمن خوشنویسان» گشتن. سال ۵۶ اسماً در انجمن ثبت نام کردم و با بچه‌های آنجا آشنا شدم، اما انجمن از خیابان تنکابن رفت خیابان خارک.

○ همان جایی که الان هست؟

● بله، من دیگر انجمن را پیدا نکردم، تا سال ۵۸ که رفتم پیش آقای «ساعتچی». گفتند کلاس چه کسی می‌خواهی بروی. گفتم کلاس همین آقای که اینجا دارند می‌نویسند. استاد «خوروش» داشتند خط می‌نوشتند. رفتم خدمت استاد خوروش و چهار سال خدمت ایشان بودم. باگرایش به شیوه آقای «امیرخانی» هفت، هشت، ده سال هم سر کلاس ایشان بودم.

○ آن ایام بیشتر وقت تان صرف خوشنویسی می‌شد؟

● بله، صبح تا شب خط می‌نوشتیم. در کنار آن کارهای اضافه هم می‌کردم. گاهی به کارهای نقاشی خط می‌پرداختم و به چیزهایی که در خوشنویسی می‌شود ساخت علاقه‌مند بودم، مثل قلمدان. چند تا قلمدان هم برای خودم ساختم. من در خانواده‌ای رشد کردم که در آن اگر به طور طبیعی دعوا می‌شد، سرپول و اینجور چیزها نبود، مثلاً پدرم با برادرم دعوا می‌شد سر «ملاصدر»، «محمی‌الدین» و یک شب یادم هست که در مورد «شیخ‌حسن خرقانی» یک بحث جدی شد. قهری هم که می‌شد، سراین چیزها بود. در این خانواده رشد کردن به طور طبیعی آدم را دنبال همین حرف‌ها می‌برد. من بچه بودم و شنیده بودم از «ماهیت» و «عرض»، از «جوهر» و راجع به «حرکت جوهری»، فلسفه، منطق، عرفان، خیلی بحث‌ها دیده بودم.

○ رابطه این شناخت‌ها و معرفت‌ها با هنر خوشنویسی چیست؟

● آن موقع من نمی‌توانستم اهل این کتاب‌ها نباشم و اساس اینکه امروز هم راجع به مقوله‌ای به نام خوشنویسی باطنی فکر می‌کنم، همین است. ما برای تعالی روح مان و سیر تکاملی و سیر صعودی خود به ریاضت‌های معنوی و تفکرات باطنی احتیاج داریم. خوشنویسی هم از این قاعده مستثنی نیست. یک خوشنویس باید منطبق با آن چیزی که عرفا خودشان را تزکیه کرده‌اند پیش برود تا بتواند خودش را به آن قابلیت برساند که وجودی را از عالم بالا به عالم ملک انتقال بدهد.

○ خط معلا از کجا شروع شد؟

● «معلا» از همان اول شروع شد. معلا خیلی سال است که در عالم خلق شده. من در جریان

امورات باطنی و ذهنی به فکر نوآوری نبودم، اما به دنبال یک تحول می‌گشتم، چون آن چیزی که موجود بود، من را ارضا نمی‌کرد. مدتی همین‌طور به پریشانی دچار شدم تا کم‌کم این اتفاق افتاد و من چند تا کلمه «علی» طراحی کردم و بعد خود این کلمه مرا راهبری کرد. همان‌طوری که وجود حضرت مولا هدایتگر یک جماعت و امت است، اسمش هم کارساز است. در دانشگاه هم که طراحی حروف تدریس می‌کردم. طراحی حروف را از حروف «ع ل ی» شروع می‌کردیم. از «عین» شروع می‌کردیم. وقتی بچه‌ها «عین» را طراحی می‌کردند بقیه حروف را از باطن «عین» استخراج می‌کردند. این را من در عرصه دیگری تجربه کرده بودم و خیلی نتیجه‌بخش بود.

○ الان معلا کجاست؟

● الان معلا سر جای خودش هست. معلا از جایش تکان نمی‌خورد. ما میم که به آن نزدیک می‌شویم. به آن برمی‌خوریم و از آن فاصله می‌گیریم. بالاخره ۶-۵ سالی است که از معلا گذشته و معلا سیر تکاملی خودش را طی می‌کند و دارد به حقیقت انتهایی خودش نزدیک می‌شود.

○ وقتی می‌گوییم ابداع خط، منظور چیست؟

● وقتی صحبت از ابداع می‌شود، تفاوتش با خلق می‌تواند این باشد که خلق، چیزی را از «عدم» به «وجود» آوردن است، ولی در «ابداع»، یک موجود بوده و آن را پیدا کرده‌اند. اساس ابداع برمی‌گردد به آن قوت و هیبت حضرت حق و غایتی که دارد و چیزی که القا می‌کند. در هر دوره‌ای بنا به قابلیت هر قوم یک چیزی از آسمان منزل می‌شود. برای همین اینقدر تأکید شده که شما قابلیت تان را ببرید بالا که نزول رحمت الهی بسته به طلب و قابلیت شماست. خیلی‌ها معتقدند که «معلا» کشف شد و در اینجا هنرمند به عنوان «کاشف» تلقی می‌شود.

○ اگر شما «کاشف» این خط نبودید، عکس‌العمل شما در مقابل اولین تابلوی «معلا» که می‌دیدید

چه بود؟

● مثل این است که بگویید اگر یکی کار جدیدی را انجام بدهد عکس‌العمل شما چیست. اگر کار ارزشمندی باشد و منطبق بر سیر تطور خوشنویسی سنتی باشد، من به عنوان یک خوشنویس سنتی که سعی کرده در کارش پویا باشد هیچ کاری جز تحسین نمی‌توانم داشته باشم. مگر اینکه نفسانیت من جلوی مرا بگیرد و بگویم چون این کار در اقلیم من اتفاق نیفتاده، پس کار خوبی نیست.

○ ما معلا را کجاها دیده‌ایم؟

● «معلا» همه جا هست. «معلا» در واقع انکشاف بخشی از وجود حضرت مولا بوده که به

چشم هیچ قومی نمی‌آمده و الان این روزنه در چشم مردم باز شده است. به دلیل اینکه معلا بیانگر اقتدار، حماسه و هیبت مولاست، هر جایی که شما الان نگاه بکنید که یک آدم مقتدری یک تصمیم مقتدرانه می‌گیرد، هر جا که یک شعر حماسی سروده می‌شود و هر جا که یک حقیقتی از پشت چهره ابری در می‌آید، آنجا معلا آشکار می‌شود و اسمش را من گذاشتم «معلا» برای اینکه به آن بگوییم برتری یافته و مشتق شده از اسم حضرت مولا.

○ مهمترین انتقادی که تا به حال از معلا شده چیست؟

● تا حالا هیچ انتقاد مهمی نشده. الان هم عالم منتظر است که من نباشم. وقتی من نباشم آن وقت تازه شروع می‌کنند راجع به معلا حرف زدن و آن وقت هر کس برای اینکه حرفش را صریح بزند نیاز دارد که بگوید خدا بی‌امر ز فلانی. این خدا بی‌امر ز را که بگذاری، همه چیز درست می‌شود و همه می‌آیند و می‌گویند چقدر کار قشنگی است. خدا رحمت کند ولی تا موقعی که آن طرف هست، هیچ کس نمی‌آید بگوید چه کار قشنگی. اینها همه‌اش نفسانیات است. مادر مملکت مان به خاطر مشکلاتی که در عرصه فرهنگی و فهم فرهنگی مان داریم، خیلی طول می‌کشد که یک کار نو، جا بیفتد. اینجا مثل بعضی از کشورهای اروپایی نیست که وقتی یک کار نو می‌کنید، چند تا آدم منتقد بیایند و کار شما را بررسی کنند و به یک نتیجه قطعی برسانند. اینجا شما باید کلی قسم و آیه بخورید که آقا به خدا این خط مال جایی نیست، من خودم این را درست کرده‌ام!

○ معلا با ویژگی‌هایی که از آن شمرده‌اید، چقدر با دنیای مدرن امروز همگام است؟

● وقتی شما از رودخانه‌ای رد می‌شوید، خیس می‌شوید. وقتی خطی در این دوره ظهور می‌کند، یقیناً به تحولات همین دوره آغشته است و خط معلا در این دوره ایجاد شده است. در جان معلا یک حرکت مدرن و پویا وجود دارد، اما صورتش منطبق است با خوشنویسی سنتی ما و این از قدرت‌های خداست. واقعاً من خودم هم نمی‌فهمم چه طوری این خط این جوری شد!

○ خارج از ایران، نگاهشان به هنر / معلا چیست؟

● آنها شیفته کار ما هستند. چیزی که انسان غربی در فقدان آن به سر می‌برد «معنا» است. برای اینکه طی دوره‌های مختلف سعی کرده که عرصه صورت را پشت سر بگذارد. امروز جان انسان غربی تشنه «معنا» است و در هنر مشرق زمین هم معنا به وفور یافت می‌شود. آنها شیفته خط و خوشنویسی و سنت ما هستند. در نمایشگاهی که در پاریس داشتم، آقای «بوشناکی» - رئیس (مدیر) یونسکو - آمد، نمایشگاه را دید و گفت: «وقتی آدم این خط‌ها را می‌بیند، یاد دو چیز می‌افتد: یکی خدا، یکی کاتب». کسی خط ما را می‌بیند و به یاد خدا می‌افتد در عین حالی که ما هیچ کلمه‌ای از خدا ننوشته‌ایم. اصلاً او نمی‌تواند بخواند یعنی نمی‌تواند بفهمد اسم خدا کدام است و اسم من

کدام است، اما چرا یاد خدا می‌افتد؟ در واقع در فطرت او این هشیاری حاصل می‌شود. این آن جانمایه‌ای است که از حضرت حق در خوشنویسی سنتی ما تزریق شده است. غربی‌ها همیشه عکس‌العمل‌شان در مقابل خوشنویسی ما بسیار مثبت بوده و هست.

○ تأثیر این نگاه آنها به هنر، در مدیریت فرهنگی دیگر کشورها چیست و چه تفاوتی با نگاه مدیران فرهنگی ما دارد؟

● آنها در سیاست فرهنگی، مدیریت فرهنگی و حتی در کار فرهنگی و هنری دوره‌ای را پشت سر گذاشته‌اند که سعی می‌کنند تا حدی بدون نفسانیت کار بکنند.

○ تأثیر بصری و خارجی نگاه مدیران شهری آنها را چقدر در شهرشان می‌بینیم؟

● در اروپا، هر جایی را که می‌بینید احساس می‌کنید برایش فکر کرده‌اند و کسانی برایش شعور هزینه کرده‌اند. شما وقتی وارد اروپا می‌شوید - البته من نمی‌خواهم از آدم‌های اروپایی زیاد تعریف کنم - سیستم به شما القا می‌کند که اجازه نداری توی خیابان آشغال بریزی. کسی هم به شما نمی‌گوید. تعریف طوری است که شما اتوماتیک رعایت می‌کنید. چون همه چیز تعریف شده است. اگر قرار است تابلویی سر خیابانی باشد، این تابلو همان جایی است که باید باشد. اگر مغازه‌ای تابلویی دارد، همان طوری است که باید باشد. ما اینجا این چیزها را داریم اما چون از کشورهای پیشرفته کپی می‌کنیم متأسفانه در کنار این ماجراها خیلی چیزها سر جایش نیست و این تشتت می‌آورد. یعنی فضای جامعه ما به بیننده این را القا می‌کند که می‌توانی آشغال را روی زمین هم بیندازی و این مال سطل آشغال نیست. ما فکر می‌کنیم سطل، آشغال که زیاد بشود کسی آشغال روی زمین نمی‌ریزد، ولی باید سیستم درست تعریف بشود. با این حال مجموعه‌ای از ایرادها هم به سیستم غرب وارد است. توی اروپا و آمریکا اگر مردم دروغ نمی‌گویند، این نیست که خودشان را تزکیه نفس کرده‌اند. تعریف سیستم طوری است که دروغ به نفع کسی نیست و اگر راست بگویی به نفع شماست، وگرنه اگر پایش بیفتد که دروغ به نفع کسی باشد در آمریکا دروغ‌هایی می‌گویند که دروغ‌گوترین آدم ما هم نمی‌گوید.

○ با توجه به مسئولیتی که شما در حوزه هنر تجسمی دارید، به نظر شما جایگاه هنر تجسمی در شهر و زندگی شهروندی کجاست؟

● ما نه تنها در مباحث شهری مان، بلکه در مباحث پیچیده‌تر و حتی ساده‌ترمان سلیقه‌ای عمل می‌کنیم. یعنی آدمی که متخصص نیست تابلویی را می‌بیند و خوشش می‌آید و مجوز صادر می‌کند که تمام شهر را از این تابلو پوشش بدهند. بدون اینکه به کارشناس رجوع بکند و بگوید به نظر شما آیا این منطبق با هنر خوشنویسی سنتی هست یا نه؟ در جان خوشنویسی سنتی ما حقیقتی

نهفته است که آن حقیقت راهبری جامعه را به عهده دارد و از چشم غیر، پنهان است. کارشناس، فقط شما را با این حقیقت آشنا می‌کند و می‌گوید اگر این تابلو را در خیابان بزنید سطح استرس مردم پایین می‌آید. حال اگر با کارشناس صحبت نکنی، نه تنها مردم را از استرس دور نمی‌کنی، بلکه همین تابلو موجب استرس می‌شود. اصلاً مگر زیبایی با ما چه می‌کند؟ ما چرا نیازمند زیبایی هستیم؟ ما در سیر تکاملی مان نمی‌توانیم از زیبایی دور باشیم. اگر وظیفه داریم که زیبایی را در جامعه متجلی کنیم به خاطر این است که مردم را به تکامل برسانیم. تعریف این زیبایی از دید یک کارشناس و یک مسئول متفاوت است. او به اندازه سلیقه خودش زیبایی را شناسایی می‌کند و سلیقه او پوشش دهنده سطح پذیرش همه مردم نیست و جامعه به هم می‌ریزد و بعد ما می‌آییم و می‌گوییم چرا مردم اینطور رانندگی می‌کنند که این اگر کارشناسی بشود، مال همان تابلو است. اگر یک خط زیبا، یک تابلوی راهنمایی و رانندگی و تبلیغات ما، همه، سرجای خودش باشد و اینها را برای شعور هزینه کنیم - شعوری که زیر نظر کارشناس است - از سطح استرس ما کم می‌کند.

○ زندگی شما چقدر شهری است؟

● منظور تان را متوجه نمی‌شوم.

○ چقدر با شهر مرتبط هستید؟

● من اهل هنرم. هنرمند اگر بخواهد از جامعه‌اش جدا بشود موجودی است که به درد هیچ‌کاری نمی‌خورد و فقط حرف می‌زند. من یقین دارم اگر بخواهم از مردم جدا بشوم از حقیقتی که نزد همه مردم است دور می‌شوم. اگر در کار خوشنویسی هم به «معلای» رسیده‌ام به خاطر همراه بودن با مردم است.

○ حس شما از قدم زدن در یکی از خیابان‌های تهران. مثلاً همین ولیعصر خودمان!

● در شرایط فعلی، آدم از خیابان‌ها پرهیز بکند خیلی بهتر است، به خاطر عدم امنیتی که در اصول شهرداری ما هست. یعنی تو امنیت نداری. هر جا دلشان بخواهد یک تابلو به شما تحمیل می‌کنند. هر جا دلشان بخواهد یک زندگی را به شما نشان می‌دهند که با زندگی شرقی شما منطبق نیست. چند درصد از چیزها و لباس‌هایی که می‌بینید با زندگی شرقی ما انطباق دارد؟

○ یعنی زندگی شهری ما با زندگی شرقی ما فاصل گرفته است.

● زندگی شهری ما شده است زندگی اروپایی، ادا در آوردن، ولی می‌خواهیم شرقی باشیم. مثل این است که من کت و شلوار پوشیده باشم و کراوات زده باشم، بعد بخواهم آبگوشتم را در کاسه سفالی هم بخورم. اینها با هم جمع نمی‌شود. باید مقداری دقت کرد. در یک اتوبان می‌بینی یک تابلوی ۳۰ متری به رنگ قرمز که روی آن نوشته شده کولر فلان با ۵ متر شیلنگ رایگان. این

تأثیر سوء روی آدم می‌گذارد و این تأثیر، چیزی است که با آمار و سرشماری دیده نمی‌شود، ولی تأثیر خودش را دارد.

○ مترو هم سوار می‌شوید؟

● بله، ولی رفتن سر میرداماد برای ما الان یک معضل است. برای اینکه اولاً تاکسی تا میرداماد درست نمی‌برد، بعد هم اگر بخواند ببرد، ۲۰۰ تومان می‌گیرد. خب من ۲۵۰ تومان می‌دهم و می‌گویم هفت تیر - هرچند کمی دیرتر - متروی ما هنوز بالغ نشده ولی خوبه، قشنگه و ترو تمیز است.

○ کارهای هنری مترو چی؟

● غیر کارشناسی است و آدم را دچار همان استرس می‌کند.

○ استاد، تفریحات شما چیست؟

● عاشقی! تفریح من، فقط کار است.

○ سینما فرهنگ را که می‌دانید کجاست؟

● من اصلاً سینما نمی‌روم و نمی‌رسم که بروم و حوصله سینما را هم ندارم. حالا که VCD و DVD هم هست، عجله‌ای برای دیدن فیلم‌ها ندارم. چون سینمای ما آنقدر پویا نیست که آدم بخواهد هر فیلم را حتماً روی پرده ببیند. بعضی فیلم‌ها را مهم است که کجا ببینید، مثلاً فیلم «گلا دیاتور»، «وکیل مدافع شیطان» یا «سینما پارادیزو» را وقتی روی پرده می‌بینید تأثیر دیگری دارد، اما فیلم‌های ما زیاد فرقی نمی‌کند.

○ آخرین کتابی که خوانده‌اید:

● من کتابی دستم هست که فکر می‌کنم دو سال دیگر طول بکشد تا تمام بشود. «فتوحات مکیه» محی‌الدین عربی.

○ برای چندمین بار؟

● دومین بار. چون این کتاب را باید ۶۰ بار خواند و بعد بلند فریاد زد که هیچی نفهمیده‌ای!

○ فرض کنید من اهل یکی از کشورهای آسیای شرقی هستم؟

● مثلاً کجا؟

○ مثلاً مالزی. تهران را برای من تعریف کنید (من دم در مهرآباد هستم و شما آمده‌اید استقبال. من با

چه چیزی روبه‌رو خواهم شد؟)

● ناراحت می‌شوید از اینکه مگر می‌شود این همه آدم بزرگ اینطوری حرمت‌شان حفظ

بشود و بعد هم تعجب می‌کنید از اینکه چطوری این همه آدم بزرگ، دارند اینجوری تحمل

می‌کنند و توی این شهر زندگی می‌کنند.

○ حرف نگفته:

● من حرف‌های جدی خودم را در کارهایم مطرح می‌کنم. فقط، در این دوران بحران زده، تنها چیزی که می‌تواند مردم را از اعتیاد و اشرار و از این مسایل ضد ارزشی نجات بدهد، معرفت است؛ معرفتی که با عشق توأم باشد. چون همه مشکلات نشأت گرفته از یک جهالت است. مردم هیچ چیز را حاضر نیستند با «عشق» عوض کنند. عشق سرآمد هر مسئله‌ای در هر جامعه‌ای است. بعضی‌ها به خاطر عشق معتاد شدند و بعضی‌ها به خاطر عشق اعتیاد را کنار گذاشته‌اند. بزرگترین حربه پیامبر، عشق بود. او به هر کس عشق می‌ورزید و اصلاً علم تزریق نکرد. اما عشق متاعی است که از هر زاویه به آن نگاه می‌کند، کلی مباحث علمی و عقلانی برای تو مکشوف می‌شود. «مصلحت دیدن آنست که یاران همه کار بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند» به نظر من فقط توصیه به ورزش و هزینه‌های آنچنانی برای آن و تنها تشویق کردن به ورزش، به نتیجه نمی‌رسد. پایه‌های میراث ما بر عشق نهاده شده. اگر عشق در بستر هنر ما تجلی نداشت، به هیچ وجه، صاحب این میراث فرهنگی و هنری قوی نبودیم.

نفر اول مسابقات بین‌المللی تفسیر قرآن کریم: پزشکی ۲۶ ساله*

○ شما برنده مسابقات بین‌المللی قرآن در رشته تفسیر هستید، اگر ممکن است از ابتدا آغاز کنید و برایمان بگویید که چطور شد به این وادی وارد شدید و چه عواملی سبب تقویت انگیزه شما در روی آوردن به قرآن کریم شد؟

● به نظر من اینکه هر کس در زندگی خود، در چه مسیری قرار بگیرد به سالها قبل از تولدش برمی‌گردد، زمانی که پدر بزرگها و مادر بزرگهای او سعی می‌کنند تا جزء صالحان زمان خود باشند و یا من معتقد به تأثیر بسزای «لقمه حلال» در سرنوشت انسانها هستم. وقتی پدری صادقانه و فهیمانه تلاش می‌کند که لقمه حلال را بر سر سفره خانواده بیاورد و یا از زمان کودکی که مادری، عارفانه فقط در دعاهايش صلاح فرزندش را خواستار است همه اینها در سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارد. اما اگر به طور خاص بخواهید بدانید که از چه زمانی وارد وادی قرآن شدم، باید بگویم، من از بچگی به یاد می‌آورم که چون پدرم از خادمین قرآن بودند و هم مادرم در زمینه

تفسیر قرآن و انتقال آن به نسل جدید فعالیت می‌کردند، بویژه در ماه رمضان من و سه برادرم کنار پدر و مادر و در محضر قرآن می‌نشستیم و از حلاوت آشنایی با مضامین آن استفاده می‌کردیم.

○ آیا پدر و مادر شما در زمینه قرآن و تفسیر تحصیلاتی داشتند؟

● زمینه تحصیلی پدرم ارتباطی به مسایل قرآنی نداشت ولی از علاقه‌مندان به قرآن بودند ولی مادرم در این خصوص مطالعات و فعالیت‌هایی داشتند به طور کلی ما از بچگی عادت کردیم که در جمع خانوادگی علاقه‌مند به قرآن باشیم. دو تا از برادرانم در زمینه «مفاهیم» کار می‌کردند و من و برادر کوچکترم بیشتر در زمینه حفظ کار می‌کردیم. من همان موقع که در حفظ کار می‌کردم برای تحکیم آنها در ذهنم به تفسیر و مفاهیم آن مراجعه می‌کردم تا بتوانم آیات را مدت طولانی تری در ذهنم داشته باشم.

○ از چند سالگی؟

● دقیقاً به یاد نمی‌آورم. شاید از همان کودکی. مطمئن هستم که قبل از اینکه سواد خواندن و نوشتن پیداکنم، حفظ آیات قرآن را شروع کردم.

○ شما تنها دختر خانواده بودید؟

● بله.

○ بزرگتر از بچه‌های دیگر؟

● نه، یک برادر بزرگتر از خودم و دو برادر کوچکتر از خودم دارم، همان‌طور که عرض کردم دو تا از برادرانم در زمینه مفاهیم کار می‌کردند. برادر کوچکم هم در زمینه حفظ و هم در زمینه قرائت کار می‌کرد، که سال گذشته در مسابقات بین‌المللی مصر موفق به کسب رتبه دوم در رشته حفظ و قرائت شد.

○ شما از حفظ قرآن شروع کردید و بعد به وادی تفسیر وارد شدید؟

● من از کودکی به صورت موردی بعضی از سوره‌ها را حفظ می‌کردم. به تدریج که دانش آموز شدم جرقه کار متداوم من شاید از شرکت در مسابقات دانش‌آموزی آغاز شد. آن زمان به طور کلی مسابقات در هشت رشته فرهنگی و هنری برگزار می‌شد که من در همه رشته‌ها شرکت می‌کردم و در زمینه قرآن، ابتدا در مسابقات قرائت شرکت می‌کردم. بعد به نظرم آمد که رشته حفظ قرآن خیلی رشته جالبی است و حیف است که از آن عقب بمانم، بنابراین وارد رشته حفظ شدم. آن زمان دانش‌آموز مقطع راهنمایی بودم. البته در آن موقع امکاناتی که الان برای دانش‌آموزان فراهم است، وجود نداشت مثل «جامعه‌القرآن» و یا دوره‌های حفظ شش‌ماهه و یک‌ساله. حافظین قرآن معمولاً آقایانی با سنهای بالای ۳۰ سال بودند و تقریباً در آن زمان حافظ

کم سن و سال نداشتیم. من براساس موقعیت خانوادگی، بخشهایی از قرآن را از حفظ بودم. در آن ایام من و برادرم به طور متمرکز شروع به حفظ قرآن کردیم. زمانی که به حفظ می پرداختم متوجه شدم هرچه از مفاهیم و حتی تفسیر آن مطلب بدانم حفظ آیات در قلب و ذهنم ماندگارتر می شود؛ لذا در کنار حفظ به کار تفسیر هم می پرداختم. تا اینکه در سه سال اخیر که دانشجوی رشته پزشکی بودم، متوجه شدم که سازمان اوقاف و امور خیریه که بانی عظیم ترین مسابقات قرآن کشور است (چون مسابقات اوقاف دروازه راهیابی به مسابقات بین المللی در هر یک از کشورهای دنیا است) اقدام به برگزاری مسابقات مستقل در رشته تفسیر کرده که البته به صورت مشترک بین خانم ها و آقایان برگزار می شود. از همان سال اول لطف خداوند شامل حالم شد و من حائز کسب رتبه شدم و توانستم در مسابقات کشوری شرکت کنم و در آنجا هم رتبه بدست آوردم.

○ در زمینه حفظ قرآن کریم (در مقاطع تحصیلی راهنمایی و دبیرستان) آیا موفق به کسب مقامی

نشدید؟

● در آن زمان مشغول حفظ بودم، ولی مسابقات آنقدر فراگیر نبود و فقط در حد استان بود که من چندین بار در حد استان موفق به کسب رتبه شدم. از زمانی که وارد مقطع دانشجویی شدم مسابقات دانشجویی خیلی فراگیر بود، هم دانشجویان پزشکی کشور برای خودشان مسابقات قرآن داشتند و هم دانشجویان سراسر کشور. حداقل چهار یا پنج بار رتبه اول کشوری را در رشته های مختلف فعالیت های قرآنی بدست آوردم. بعد هم در مسابقات کشوری در زمینه حفظ، رتبه اول را کسب کردم (در بین دانشجویان سراسر کشور). امسال نیز در مسابقات دانشجویی در زمینه تفسیر جزء پنج نفر برگزیده کشور بودم.

○ در حال حاضر چند جزء قرآن کریم را حفظ هستید؟

● ۲۰ جزء.

○ قبل از اینکه سؤالاتی را پیرامون مسابقات بین المللی قرآن که اخیراً برگزار شد، مطرح کنم مایل هستم که شما از دستاوردها یتان پس از اتمام در حفظ و تفسیر قرآن کریم برایمان بگویید. منظورم در طی این روندی است که بیان کردید، از دوران کودکی تا کنون، این فعالیتها چه اثری در امر تحصیل و دانش آموزی شما داشته است؟

● من و سه برادرم جزء بچه های پر انرژی بودیم و در مدرسه سعی می کردم در همه فعالیتها شرکت کنیم. من هرگز از آدمهای تک بعدی راضی نبودم و فکر می کردم که کفران نعمت است که خداوند انسانی را با اینهمه امکانات خلق کند و آن آدم فقط در یک زمینه فعالیت کند. بنابراین

در آن زمان من و برادرهایم در مدرسه همواره شاگرد اول بودیم. من بارها تجربه کردم که هرگاه همراه با فعالیت‌های دیگر هنری، ورزشی و تحصیلی، فعالیت قرآنی را اضافه می‌کردم، در آن فعالیت‌ها نتیجه بسیار بهتری از آنچه انتظار داشتم می‌گرفتم.

○ آیا نمونه‌ای در ذهن دارید؟

● یادم است یک بار مسابقات قرآن در سطح دانشگاه برگزار می‌شد، که پیش نیاز شرکت در مسابقات کشوری دانشگاه‌های علوم پزشکی بود. روز قبل از آن مسابقات ورزشی دانشجویان بود و فردای روز مسابقات قرآنی، امتحان سنگینی در رشته پزشکی داشتم. معتقدم که با توکل به خدا و توسل به ستارگان آسمان عصمت بود که توانستم هم در مسابقات ورزشی رتبه دوم کشوری را بدست آورم (مسابقات تنیس روی میز) و هم فردای آن روز در مسابقات قرآن شرکت کردم که اول شدم و فردای آن روز هم در رسم ۲۰ گرفتم. من معتقدم اینها چیزی نبود جز تأثیر مثبت قرآن روی فعالیت‌های دیگر.

ضمن اینکه وقتی یک مدتی را روی فعالیت قرآنی تمرکز می‌کنم به وضوح احساس تلطیف قلبی می‌کنم و احساس می‌کنم خیلی صاف تر می‌شوم. از قرآن انرژی می‌گیرم و معتقدم اگر برنامه‌ریزی آدم درست باشد بقیه امور بامدد از خداوند حل خواهد شد.

○ نفرمودید چطور شد جهت‌گیری فعالیت‌تان به سمت تفسیر قرآن پیش رفت؟

● من معمولاً از مسابقات به عنوان یک انگیزه برای تمرکز بیشتر فعالیت‌هایم استفاده می‌کنم اولین بار که در مسابقات کشوری قرآن کریم شرکت کردم از جو حاکم بر فضای مسابقات و برخورد مسئولین خیلی خوشم آمد. از همان سال لطف خداوند شامل حالم شد و رتبه دوم را کسب کردم. از سال بعد مسئولین و برگزارکنندگان این مسابقات بیشتر من را تشویق می‌کردند و از سوی دیگر خودم هم لذت می‌بردم که درگیر و دار کشیکها و درسی که داشتم به دامن قرآن پناه ببرم. این بود که روال ادامه پیدا کرد تا امسال که در کشور رتبه اول را بدست آوردم و این افتخار را پیدا کردم که به عنوان نماینده جمهوری اسلامی در مسابقات حضور پیدا کنم.

○ ویژگی خاص رشته تفسیر قرآن نسبت به سایر رشته‌های قرآن کریم چیست؟

● وقتی در زمینه حفظ و قرائت کار می‌کردم خیلی لذت می‌بردم. در حدیث قدسی داریم که اگر می‌خواهید با خداوند صحبت کنید «نماز» بخوانید و اگر می‌خواهید خدا با شما صحبت کند قرآن بخوانید. آدم وقتی که قرآن می‌خواند، انگار صدای توصیه‌های خداوند را با گوش جان می‌شنود. ولی وقتی آدم وارد وادی تفسیر می‌شود تازه می‌فهمد چه وادی شیرین و دلچسبی است چون بدون اغراق چیزهایی را در آن پیدا می‌کند که قابل توصیف نیست. من همیشه پیشنهاد

می‌کنم که آدمها یکبار امتحان کنند. مطمئن هستم که بقیه راه را خودشان می‌روند. به وضوح آثار روحی و روانی آن را در خودم مشاهده کردم: اینکه «توکلم» را بیشتر می‌کرد. من خیلی وقتها بلند پروازیهایی داشتم و با جدیت از خداوند می‌خواستم و تلاش هم می‌کردم و الحمدالله به نتیجه هم می‌رسیدم، ولی وقتی غرق در وادی تفسیر شدم به وضوح «تسلیم» را در خودم احساس کردم؛ احساسی که همیشه علاقه‌مند بودم به آن برسم. این که آدم واقعاً راضی به رضای خداوند باشد. من فکر می‌کنم این از معجزات قرآن است که آثاری را که انسان ممکن است سالها به دنبال آن بگردد، با غرق شدن در معانی قرآن پیدا می‌کند. به علاوه روی بقیه فعالیتها هم تأثیر مثبت می‌گذاشت و همیشه از آن مدد گرفته‌ام تا در بقیه زمینه‌ها به نتیجه مثبت دست پیدا کنم.

○ برای شرکت در مسابقات بین‌المللی قرآن که اخیراً برگزار شد چه منابعی را در زمینه تفسیر مطالعه

کردید؟

● امسال «تفسیر المیزان» به عنوان مرجع تعیین شده بود. آنهایی که آشنا به فن هستند می‌دانند علامه طباطبایی معارف بسیار عظیمی را در این تفسیر نگاهشته‌اند و جداً مطالعه همه جانبه‌ای را می‌طلبد تا آدم بتواند به بخشی از آن مفاهیم مسلط بشود. تفسیر المیزان تفسیر بسیار فنی است و یکی از دشوارترین تفسیرهای موجود به لحاظ فهم عمومی است.

○ مسابقات بین‌المللی اخیراً را چگونه دیدید؟ آیا گمان می‌کردید که نفر اول تفسیر شوید؟

● همانطور که می‌دانید از ۴۵ کشور جهان در این مسابقات شرکت کرده بودند و در زمینه تفسیر ۲۳ نفر با هم رقابت می‌کردند. ابتدا عرض کنم که مسابقات بین‌المللی ایران از سطح بسیار بالایی برخوردار است. مسابقات این گونه بود که یک مرحله کتبی داشت، بعد شش نفر برای مسابقات شفاهی برگزیده شدند. آن پنج نفری که به جز من به مرحله شفاهی راه پیدا کرده بودند خیلی مسلط بودند.

○ از چه کشورهایی بودند؟

● از کشورهای الجزایر، یمن، کویت، مغرب و لبنان که همه‌اشان هم حافظ قرآن بودند. چون یکی از سؤالات مطرحه این بود که مفهومی از اجزاء آرایه می‌شد و باید آیه مربوط به آن از حفظ خوانده می‌شد. من چیزی جز لطف خدا و عنایت ائمه اطهار (ع) را دخیل در کسب رتبه خودم نمی‌دانم. اگر بخوام برای شما سه فاکتور را مشخص کنم می‌گویم: اول لطف خداوند، دوم لطف خداوند و سوم هم لطف خداوند.

○ تفسیر کدام آیه یا سوره قرآن کریم تأثیر خاصی بر شما گذاشته و یادگیری آن را توصیه می‌کنید؟

● تمام آیات قرآن مبارک و شریف و بر روی انسان تأثیرگذار است ولی به طور خاص اگر از من بخواهند که پنج آیه بخوانم و یا اگر از من پرسند کدام آیات به شدت برایم تکان دهنده است، پنج ربّیای اواخر سوره آل عمران را ذکر می‌کنم که مکرراً ذکر شده، حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) شبها به هنگام نماز شب می‌خواندند و از عظمت آن اشک می‌ریختند.
○ متشکرم. در خاتمه اگر مطلبی را مایل هستید بفرمایید.

● سه بیت شعر است که من هر بار می‌خوانم از آن لذت می‌برم اگر اجازه بدهید آن را به خوانندگان روزنامه تقدیم می‌کنم.

شنیدستم که هر کوب جهانی است	برای خود زمین و آسمانی است
زمین برگرد این افلاک مینا	چو خشخاشی بود بر روی دریا
تو خود بنگر کزین خشخاش، چندی؟	سزد تا برغرو خود، بخندی

کشف استعداد در موفقیّت است*

خانم عارفه قدسی زاده، یکی از جوانان پر تلاش و سخت کوش است. او متولد سیرجان است. دوره دبستان را در شهر اصفهان گذرانده، دوره راهنمایی و دبیرستان را در فرزندگان (سمپاد) شهر شیراز به پایان رسانده و دوره پیش‌دانشگاهی را در دبیرستان فرزندگان تهران پشت سر گذاشته است. وی موفق به کسب مدال برنز المپیاد جهانی دانش‌آموزی در رشته زیست‌شناسی شده است.

○ نحوه انتخاب شما برای شرکت در المپیاد جهانی زیست‌شناسی به چه صورت بود؟

● من سال دوم دبیرستان بودم که با المپیاد دانش‌آموزی آشنا شدم. از مدرسه ما (فرزندگان شیراز) یک نفر موفق به کسب مدال جهانی شیمی در دوره قبل شده بود. به همین خاطر یک مجموعه کلاس‌های شیمی به منظور آمادگی برای شرکت در المپیاد شیمی برگزار شد. ابتدا من در این کلاس‌ها شرکت کردم. اما بعد از پایان سال دوم ترجیح دادم که برای کنکور درس بخوانم. در مرحله اول، من جزو افرادی بودم که مجاز به شرکت در سه رشته المپیاد تجربی (شیمی، زیست‌شناسی و ادبیات) بودم. برای شرکت در رشته شیمی، به خاطر طی کردن کلاس‌های ویژه آمادگی داشتم. ولی در رشته زیست‌شناسی و ادبیات بدون آمادگی حضور یافتم. اما وقتی نتایج

مرحله دوم اعلام شد. برخلاف انتظارم، در رشته زیست‌شناسی و ادبیات قبول شده بودم.
○ چرا با اینکه شما برای شرکت در رشته شیمی دوره‌های خاصی را گذرانده بودید، در این رشته قبول نشدید و در رشته‌های زیست‌شناسی و ادبیات پذیرفته شدید؟

● چون سؤالات ادبیات و زیست‌شناسی از کتاب‌های دوران دبیرستان طرح شده بود، که من این کتاب‌ها را برای آمادگی در کنکور خوانده بودم. اما سؤالات شیمی فراتر از دوره دبیرستان بود و نیاز به دقت خیلی بالایی داشت.

○ چگونه در مراحل بعدی المپیاد زیست‌شناسی شرکت کردید؟

● بعد از اعلام نتایج تصمیم گرفتم بین رشته زیست‌شناسی و ادبیات، زیست‌شناسی را انتخاب کنم. به همین خاطر در کلاس‌های مربوط شرکت کردم و منابع امتحانی این المپیاد را که معرفی شده بود، خواندم و به مرحله استانی راه یافتم و جزو ۴۰ نفر برگزیده به باشگاه دانش‌پژوهان جوان معرفی شده و در دوره تابستانی این باشگاه شرکت کردم که موفق به کسب مدال طلای کشوری شدم و با برگزاری امتحانات مختلف، از بین شش نفری که مدال طلای کشوری گرفته بودم، چهار نفر انتخاب شدیم و به عنوان اعضای تیم زیست‌شناسی ایران به استرالیا اعزام شدیم.

○ شما در چه تاریخی اعزام شدید و امتحان به چه صورت برگزار شد؟

● تیم ما ۱۹ تیرماه اعزام شد و تا ۲۹ تیرماه در اسپانیا بودیم. امتحان طی دو روز و در دو بخش تئوری و آزمایشگاه برگزار شد. امتحان تئوری، دو امتحان سه ساعته بود که مجموعاً شش ساعت به طول انجامید و امتحان عملی، چهار آزمایش ۹۰ دقیقه‌ای بود که جمعاً شش ساعت بود.

○ اعضای تیم زیست‌شناسی چه کسانی هستند و موفق به کسب چه مدالی شدند؟

● محمد حسین امیری، علامه حلی تهران مدال نقره، سیده نینا معصوم، فرزنانگان مشهد مدال برنز، عارفه قدسی‌زاده، فرزنانگان شیراز مدال برنز و علی زندیه، علامه حلی تهران دیپلم افتخار.

○ چند کشور در این مسابقه شرکت کردند و ایران رتبه چندم را کسب کرد؟

● ۴۲ کشور و از هر کشور چهار نفر در این مسابقه حضور داشتند که تقریباً ۱۷۰ نفر شرکت‌کننده در این مسابقه با هم به رقابت پرداختند. کشورهای آمریکا (با چهار مدال طلا)، چین و انگلیس، به ترتیب، مقام اول تا سوم را کسب کردند و تیم ایران توانست مقام هشتم را کسب کند.

○ فکرمی کردید تیم ایران بتواند چه مقامی را کسب کند؟

● انتظار داشتیم همه اعضای تیم مدال بیاورند و نتیجه خیلی بهتری را کسب کنیم. اما در اسپانیا متوجه شدیم تیم‌های سایر کشورها خیلی قوی تر هستند.
○ از لحاظ علمی و آموزشی، تیم ایران در مقایسه با تیم‌های اعزامی سایر کشورها در چه سطحی بود؟

● تیم ایران برای ششمین بار در المپیاد زیست‌شناسی شرکت کرد و هنوز تجربه کافی برای مسابقات جهانی کسب نکرده است. البته تیم المپیادی سایر رشته‌ها مثل ریاضی، شیمی و فیزیک تجربه بیشتری دارند و در ایران مطابق استاندارد جهانی به اعضای این تیم‌ها آموزش داده می‌شود. ولی تیم المپیادی رشته زیست‌شناسی در حال آزمایش و خطاست. در دوره ما یک سیستم آموزشی را امتحان کردند که مطابق با سرفصل‌های جهانی نبود. از نظر آزمایشگاه، وضعیت کشور ما قابل مقایسه با سایر کشورها نیست. این مشکل موجب شد که نمرات آزمایشگاه تیم ما نسبت به تیم‌های دیگر خیلی کمتر شود.
○ برای بهبود این وضعیت چه پیشنهادی دارید؟

● مسابقات بین‌المللی دانش‌آموزی، همان طور که از نامش بر می‌آید، در حد دانش‌آموزی برگزار می‌شود. پس بهتر است به جای برگزاری یک دوره ویژه برای انتخاب اعضای تیم‌های اعزامی، این آموزش‌ها در دوره دبیرستان برای تمامی دانش‌آموزان ارائه شود. کشورهایی مانند آمریکا یا انگلیس در دبیرستان‌ها دانش‌آموزان را، هم از لحاظ تئوری و هم از لحاظ عملی، آن قدر تقویت می‌کنند که اعضای تیم‌های اعزامی به مسابقات جهانی فقط در یک دوره آموزشی دو هفته‌ای شرکت می‌نمایند و خوب هم نتیجه می‌گیرند. ولی کشورهایی مثل چین و کشورهای جنوب شرق آسیا که تقریباً در سطح ما هستند. برای المپیادی‌ها مدارسی برای آموزش ویژه دارند. علاوه بر چین، کره یا تایلند هم، دوره‌های دو یا سه ساله برای المپیادی‌ها برگزار می‌کنند که این امر هزینه‌های گزافی را به دنبال دارد. در صورتی که اگر آموزش برای همگان و در سطح دبیرستان‌های کشور باشد. تمامی دانش‌آموزان به بار علمی بالایی دست می‌یابند و در تمام مراحل تحصیلی و علمی، موفقتر ظاهر می‌شوند.
○ شما گفتید که از سال سوم دبیرستان برای کنکور درس می‌خواندید. اگر در کنکور شرکت می‌کردید، چه رتبه‌ای را کسب می‌نمودید؟

● اگر در کنکور شرکت می‌کردم، حتماً برای رتبه ۱ تا ۱۰ درس می‌خواندم. شاید خیلی از مسائل باعث می‌شد این رتبه را کسب نکنم. اما خودم را در آن حدی می‌دیدم که بتوانم این رتبه را به دست بیاورم. چون کنکور سد بزرگی نیست. هر چند نباید اصلاً سدی باشد و اگر کسی واقعاً

تلاش کند، می‌تواند موفق شود.

○ با توجه به اینکه شما از کنکور معاف شده‌اید، در حال حاضر در چه رشته دانشگاهی مشغول به

تحصیل هستید؟

● ابتدا می‌خواستم پزشکی بخوانم. اما چون شغل پزشکی یک کار خیلی روتین و سختی است، منصرف شدم. یک پزشک باید کل فکر و وقتش را صرف این کار کند. بنابراین تصمیم گرفتم رشته دکتری بیوتکنولوژی را انتخاب کنم. چون از طرفی این رشته، یک رشته نو و پژوهشی است و از طرف دیگر استرس و فشار رشته‌های پزشکی را ندارد.

○ عوامل مؤثر در کسب موفقیت شما چه بود؟

● اول: لطف خدا؛ دوم: سعی و تلاش خودم؛ سوم: خانواده، که در ایجاد اعتماد به نفس و محیطی آرام و به دور از استرس، نقش به‌سزایی را ایفا می‌کند.

○ برای آینده چه برنامه‌ریزی کرده‌اید؟

● من زیاد اهل برنامه‌ریزی نیستم؛ مثلاً برای المپیاد، خیلی‌ها از ابتدای دبیرستان به کلاس‌های خاص می‌روند. ولی من بعد از قبولی در مرحله اول، تصمیم گرفتم برای المپیاد درس بخوانم. در حال حاضر می‌خواهم رشته بیوتکنولوژی را ادامه دهم و در این رشته موفق شوم.

○ اوقات فراغت خود را چگونه سپری می‌کنید؟

● کتاب‌های غیردرسی مثل رمان و داستان مطالعه می‌کنم. وقت زیادی را با کامپیوتر و اینترنت می‌گذرانم. با دوستانم به تفریح و گردش می‌روم.

○ به‌دانش‌آموزانی که تصمیم دارند در المپیاد شرکت کنند، چه پیشنهادی می‌کنید؟

● اولاً: توصیه می‌کنم بچه‌ها استعداد خودشان را کشف کنند تا دریابند در چه زمینه‌ای توانایی شرکت در المپیاد را دارند. شاید اگر من در المپیاد شیمی، ریاضی یا فیزیک شرکت می‌کردم تا این مرحله نمی‌توانستم پیشرفت کنم.

ثانیاً: کسانی که می‌خواهند در المپیاد شرکت کنند، باید بدانند فقط افرادی که در مرحله سوم موفق به کسب مدال طلای کشوری می‌شوند، از کنکور معاف هستند. اما بقیه برای ورود به دانشگاه باید کنکور بدهند. بنابراین با قدم نهادن در این راه از همان ابتدا باید آمادگی شکست را داشته باشند و بدانند که اگر در مرحله سوم موفق به کسب مدال طلا نشوند، باید در مدت کوتاهی خود را برای کنکور آماده کنند و در این آزمون شرکت نمایند. به عنوان مثال: علیرضا وحید (شهید هاشمی نژاد مشهد - رتبه دوم ریاضی)، محمد حسین میربلوک (میرزا کوچک خان رشت - رتبه سوم تجربی)، دانش مرادی گراوند (شهید اژه‌ای اصفهان - رتبه پنجم تجربی) و مهسا شعاران

(فرزانگان تبریز - رتبه نهم ریاضی) که در المپیاد دانش آموزی شرکت کردند و جزو ۴۰ نفر برگزیده به باشگاه معرفی گردیدند، در نهایت موفق به کسب مدال طلا کشوری نشدند. اما این مسائل روحیه آنها را تضعیف نکرد و همگی با اراده راسخ توانستند رتبه‌های تک رقمی کنکور سراسری را به خود اختصاص دهند.

○ صحبت پایانی؟

● به تمام جوانان توصیه می‌کنم که اگر می‌خواهند موفق شوند، قبل از هر کاری فقط به خدا توکل کرده و لطف او را فراموش نکنند؛ چون او همیشه پشتیبان آنهاست و با اعتماد به نفس بالا و روحیه خوب قدم بردارند و مطمئن باشند که موفق می‌شوند.
در ضمن از مسئولان دبیرستان «فرزانگان شیراز» و همین‌طور دبیرستان «فرزانگان تهران»، خانواده و همه دوستان تشکر می‌کنم که در این مسیر یکسال و نیمه با من همراه بودند.

درس خواندن که به زور بیل نمی‌شود*

برادرهای زیادی میان ۶۵ میلیون نفر ایرانی هستند که فقط ۲ سال باهم اختلاف سن دارند. برادرهای زیادی هستند که شبیه هم باشند، مثل همدیگر سرشان را بخارانند. مثل همدیگر به چیزهای کوچک و مسخره‌ای مثل کنکور بخندند و حتی بعضی وقتها طعم پوزنی و روکم‌کنی آن یکی برادر زیردندان هر کدامشان آمده باشد؛ اما داوود و دانش مرادی شاید اندکی با همه آن برادرهای دیگر فرق داشته باشند.

دانش، متولد ۱۳۶۵ در کنکور سراسری امسال رتبه ۵ رشته علوم تجربی شد و داوود، متولد ۱۳۶۳، ۲ سال پیش رتبه ۳ رشته ریاضی شده بود. داوود پس از ۲ سال تحصیل در رشته برق دانشگاه تهران، از این که همان اول رشته اصلی مورد علاقه‌اش یعنی معماری را انتخاب نکرده و یکجورهایی جوگیر رتبه‌اش شده، چندان راضی به نظر نمی‌رسد. او همین روزها برای انتقال رشته‌اش تلاش کرده، اما چون آن‌طور که خودش می‌گوید دستش به هیچ جا بند نبوده، نتوانسته کاری از پیش ببرد. این که رتبه ۳ کنکور ریاضی نتوانسته در رشته مورد علاقه‌اش درس بخواند، فقط می‌تواند خنده‌ای تلخ بر لب و چشمانی متعجب به دنبال داشته باشد. به هر حال او لیسانس برقش را از دانشگاه تهران خواهد گرفت و می‌کوشد برای کارشناسی ارشد به رشته مورد علاقه‌اش معماری فکر کند. دانش حالا دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه تهران است و در عین حال منتظر است ببیند نتیجه آزمون نیمه متمرکز

* گفتگوی هادی نیلی با «داوود» و «دانش مرادی» / جام جم، ضمیمه نسل سوم، ۹ مهرماه ۱۳۸۳

PhD پیوسته رشته بیوتکنولوژی چه می‌شود و اگر قبول شود در آن رشته ادامه تحصیل می‌دهد. او که تجربه داوود را داشته، حاضر نشده با وجود فشار اطرافیانش رشته دندانپزشکی را انتخاب کند. چون او به این رشته علاقه ندارد، به همین سادگی. باز هم تفاوت هست ... اینها که گفته شد بس است که برای گذراندن صبح اولین پنجشنبه پاییز با آنها، انگیزه کافی داشته باشیم، اما تفاوت‌های دیگری هم بود که پنجشنبه گذشته را لذت بخش کرد.

○ خب چه حسی داری!؟

● دانش: هیچ حس خاصی ندارم، هیچ حسی.

○ یعنی چه هیچ حس خاصی ندارم؟ اگر رتبه‌ات به جای ۵ شده بود ۵ هزار باز هم هیچ حس خاصی

نداشتی!؟

● دانش: ۲ سال پیش دیده بودم آدم می‌تواند رتبه ۳ ریاضی شود، اما هیچ حالت خاصی به او

دست ندهد.

○ نکند وقتی شنیدی رتبه ۵ شده‌ای، ناراحت شدی؟

● دانش: می‌خواستم رتبه یک تا ۳ شوم، نه به این خاطر که خودم را تحویل می‌گرفتم، نه.

می‌خواستم با رتبه یک تا ۳ از سربازی معاف شوم. سربازی را معضلی می‌دانستم که جلوی راهم را گرفته. خواندم که یک تا ۳ شوم.

○ یعنی واقعاً فقط همین یک انگیزه را داشتی!؟

● دانش: خب می‌خواستم توانایی‌هایم را هم ثابت کنم که کم نیورم.

○ جلوی داوود کم نیآوری؟

● داوود: معلوم است که نه، چون دانش می‌دانست رتبه من فقط یک تصادف بوده است.

ضمن این که بد نیست بدانی دانش کل تابستان سال دبیرستان را از رقیبانش عقب افتاد، چون درگیر المپیاد زیست‌شناسی بود و البته ماراتن داوطلبان رشته تجربی از ابتدای تابستان سال سوم

شروع می‌شود. دانش دیر وارد ماراتن شد.

● دانش: من از اواخر مهر سال گذشته تازه به قصد کنکور شروع کردم به خواندن.

● داوود: و تازه اوضاع روحی خوبی هم نداشت. دانش به قصد طلا به المپیاد رفته بود تا

بتواند از یک سال برای کنکور خواندن خلاص شود، اما برنگرفت.

○ یعنی حالا از رتبه‌ات راضی نیستی!؟

● دانش: نه. روزی که نتایج اعلام شد خیلی‌ها زنگ می‌زدند که تبریک بگویند، اما از

حال گرفتگی من تعجب می‌کردند. خیلی‌ها ایشان حتماً پیش خودشان گفته‌اند این پسره خل و چل چه اش شده؟! رتبه ۵ شده، به جای خوشحالی حالش هم گرفته است. تا پیش از روز کنکور من انتظار نداشتم رتبه‌ام زیر ده شود، اما وقتی بعد از کنکور درصدهایم را مقایسه کردم، حدس زدم یک تا ۳ بشوم. می‌دانی، زیادی به خودم امید بسته بودم.

● داوود (به دانش): بگویم صبح روز اعلام نتایج چه سوتی ای دادی؟! بیدار شد و گفت من خواب دیده‌ام رتبه‌ام ۱۹ می‌شود.

○ رتبه‌های افراد هرچه کوچکتر می‌شوند، بیشتر حسرت رتبه‌های بالاتر را می‌خورند. شاید اگر رتبه دو هم شده بودی باز غبطه رتبه یک را می‌خوردی.

● دانش: خب شاید به این خاطر که فاصله‌ها خیلی کم می‌شوند، ولی از دست دادن معافیت سربازی خیلی حسرت برانگیز است. در آن صورت هم نهایتاً احساس من مثل کسی بود که به خاطر معلولیت جسمی معافیت سربازی گرفته است. فکر نمی‌کنم اصلاً حس افتخار آمیز و غرور برانگیزی به من دست می‌داد. کما این که همین حالایش هم هیچ حس خاصی ندارم. خود دانشگاه‌ها هم اهمیتی نمی‌دهند. اطلاعیه می‌زنند می‌گویند آنها که رتبه ممتاز داشته‌اند بیایند خودشان را معرفی کنند تا اگر یک روز جشنی گرفتیم خواستیم به آنها جایزه بدهیم، دعوتشان کنیم.

● داوود: روزی هم که من برای ثبت نام رفته بودم، قسمتی در اداره آموزش دانشگاه بود که گفته بودند آنها که ترازشان بالای ۱۰ هزار بوده خودشان را معرفی کنند تا بعد تسهیلاتی در اختیارشان گذاشته شود. کسی که آنجا بود از من پرسید ترازت چند شده گفتم ۱۲ هزار و فلان. خب تراز ۱۲ هزار هم خیلی مشکوک است. گفت: رتبه‌ات؟ گفتم: ۳. کارنامه‌ام را گرفت. نگاهی به سر تا پایم انداخت و گفت: بهت نمی‌آید. گفتم: عذر می‌خواهم، سعی می‌کنم از این به بعد بهم بیاید.

● دانش: آنقدر که گفته می‌شود، حداقل در سطح مسئولان خرد مثل رئیس دانشگاه و مسئول اداره آموزش، کسی رتبه‌های نخبه را تحویل نمی‌گیرد.

○ خودت فکر می‌کنی نخبه‌ای؟

● دانش: نه. اصلاً. فکر می‌کنم رتبه زیر ۱۰ در کنکور برای آدمهایی است که یک خرده ایراد دارند. (رو به داوود) البته ببخشیدها، ولی کسی که معارف اسلامی را ۶ دفعه بخواند یا به عبارتی بخورد و بعد سر جلسه امتحان غلط بزند، این نخبگی است یا خنگی؟!

● داوود: همین قدر که کسی بتواند این کتابهای درسی ما را چندبار بخواند، خودش نشان

می‌دهد طرف یک خرده می‌شنکد.

● دانش: خب یک نفر از سال دوم شروع می‌کند به خواندن و بعد هم شاید رتبه یک تا ۱۰ بشود؛ اما آیا واقعاً نویسنده‌های همان کتابهای درسی چنین پتانسیلی برای آن قائل هستند که این همه خواننده شوند؟! خود من و همکلاسی‌هایم کارمان شده بود این که در زنگ تفریح می‌نشستیم سوتی‌های علمی کتاب زیست را در می‌آوردیم و به آنها می‌خندیدیم.

● داوود: بعد این جور کتابها برای یک عده می‌شوند حرف اول! واقعاً باید بررسی شود که نخبه یعنی چه؟! جوان نخبه کیست؟! چه کسی حق دارد این کلمه را به فرد خاصی اطلاق کند؟! به هر حال منابع، امکانات و تسهیلاتی هستند که به افراد نخبه تعلق می‌گیرند. پس مرجعی باید باشد که مصداق‌های این نخبگی را تعیین کند. من خودم به عنوان رتبه ۳ کنکور ریاضی به هیچ وجه فکر نمی‌کنم صرف این که کسی رتبه خوبی در کنکور آورده، دلیل بر نخبه بودن اوست.

● دانش: در حال حاضر نخبه بودن یا برمی‌گردد به رتبه تک رقیمی در کنکور سراسری، یا به مدال در المپیاد یا برگزیده شدن در جشنواره خوارزمی. همه اینها رقابت‌هایی هستند در حد دانش آموزی و همه مسابقه‌هایی هستند که نتایج آنها کاملاً کمی و قیاسی است. این آقا درصد فلان درسش این بوده است، اما پیگیری نمی‌شود که این آقا رتبه ۵، ۴ سال دانشگاه را چطور می‌گذراند؟! آیا مثل خیلی دیگر از دانشجویان برگزیده با مطالعه‌های شب امتحانی، دانشجوی ممتازی می‌شود یا واقعاً ذهن و استعداد او در راه پژوهش واقعی و تولید علم به کار گرفته می‌شود؟ آیا جداً کنکور سراسری و تعبیه نظام‌هایی که طبق آنها نخبگان شناخته می‌شوند، این قدر علمی و قابل اتکا هستند که بتوان روی نتایجشان حساب کرد؟! وقتی استادان دانشگاه‌ها کاملاً سلیقه‌ای نمره می‌دهند، آیا واقعاً می‌توان دانشجویی را که معدلش بالای ۱۷ شده، نخبه دانست؟! دانست؟!!

○ فکر می‌کنی مشکل از کجا آب می‌خورد؟

● داوود: جای تولید علم در آزمایشگاه نیست. ۵۰ نفر دانشجویی به اصطلاح نخبه هم علم آینده مملکت را تولید نمی‌کنند. ۱۵ میلیون دانش‌آموز امروز مملکت هستند که همه آنها باید کاری بکنند.

● دانش: وقتی ما می‌خواهیم در اروپا جریان علمی را بررسی کنیم چکار می‌کنیم؟! تعداد المپیادی‌ها و مدال‌های طلای جهانی‌شان را می‌شماریم؟ نه. این بررسی جریان تولید علم است که می‌تواند تصویر درستی از روند تولید علم در اروپا به دست بدهد. میان آنها شخصیت‌های بزرگی هم هستند، اما آن شخصیت‌ها هم نماینده یک جریان هستند نه صرفاً یک فرد.

المپیادی‌ها یا برگزیدگان جشنواره خوارزمی نمی‌توانند معرف جریان غالب در مدرسه‌های ایران باشند. جریان غالب را باید تابستان‌ها در خیابان‌های تهران دنبال کرد. در گیم‌نت‌ها، در سالن‌های بلیارد. نه این که آن‌ها بد است؛ اما آن چیزی هم که ما دوست داریم باشد، نیست. شاید بتوان گفت یک جریان اینچینی داشت در مدرسه‌های سمپاد (سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان معروف به تیزهوشان) شکل می‌گرفت که آن هم محو شد.

○ هیچ تفاوتی میان خودت و رتبه ۵ هزارکنکور می‌بینی؟

● دانش: شاید تنها تفاوتی که من با رقیبان دیگر داشته‌ام و آن تفاوت در نمره نهایی‌ام در کنکور مؤثر بوده، سرعت عمل من باشد.

● داوود: البته پشتکاری هم که داشتی خیلی به تو کمک کرد.

● دانش: البته، اما سرعت عملم بیش از هر چیز به من کمک کرد. من یک جورهایی روش خواندن برای کنکور را می‌دانستم. انرژی‌ام را بیهوده تلف نکردم. برای تست‌های بیخودی وقت نگذاشتم.

○ نظرت راجع به دوپینگ کردن در کنکور چیست؟

● دانش: اگر منظورت از دوپینگ، کلاس خصوصی است که دوپینگ در کنکور این نیست. من خودم از کلاس‌های اضافه بر مدرسه‌ام استفاده کردم. بستگی دارد دیدت نسبت به این کلاس‌ها چه باشد. خود من بیشتر به عنوان رفع اشکال به این کلاس‌ها نگاه کردم. این کلاس‌ها وقتی حالت دوپینگ به خود می‌گیرند که دانش آموز حالت انفعالی به خود می‌گیرد. فلان فرمول را برای حل کردن فلان نوع تست از معلمش یاد می‌گیرد و سرکنکور به جای حل کردن تست، فرمولی را که حفظ کرده به کار می‌برد در واقع آن استاد است که پاسخ می‌دهد نه داوطلب.

● داوود: بیشتر به نظر می‌رسد این کلاس‌ها یک جور ادای دین پدرها و مادرها به بچه‌هایشان است که این احساس خوب را داشته باشند که تعهدشان را در قبال کنکور فرزندشان برآورده کرده‌اند. من خودم فکر می‌کنم کتاب درسی و در نهایت چند کتاب کمک درسی برای کنکور می‌تواند جوابگو باشد. اصلاً خیلی وقتها این کلاس‌ها بیشتر وقت دانش‌آموز را می‌گیرند و چندان کمکی نمی‌کنند.

○ تو چند ساعت در روز برای کنکور می‌خواندی؟

● دانش: روزهای تعطیل ۹ ساعت. روزهایی که مدرسه می‌رفتم به همین نسبت کم می‌شد.

● دانش: حداکثر می‌شد ۱۰ ساعت. خب من زیست‌شناسی‌ام را قبلاً برای المپیاد خوانده

بودم و از این نظر بارم سبک‌تر بود.

○ نظر تان راجع به مؤسسه‌هایی که برای کنکوری‌ها فعالیت می‌کنند چیست؟ قطعاً از عکس و نام شمادونفر هم در تبلیغاتشان استفاده کرده‌اند.

● داوود: بله. بی آن که اجازه‌ای از من گرفته باشند همه جا اسم و عکسم رازده بودند که آهای ملت! این دانش آموز ما بوده است؛ اما مسئله اینجاست که خیلی از این مؤسسه‌ها دارند کاری را که می‌توانند و قرار است انجام بدهند، بدرستی انجام می‌دهند. اگر کار آنها منفی است پس نظام آموزشی هم منفی است، چون این مؤسسات دارند برای دانش آموزان این نظام آموزشی از میان منابع درسی این نظام آموزشی و به منظور موفقیت در عبور از دروازه‌های این نظام آموزشی، کتاب تولید می‌کنند و خدمات می‌دهند. آمار غیررسمی می‌گوید، در مجموع سالانه ۲۰۰ میلیارد تومان هزینه کنکور می‌شود. ساعت‌هایی را هم که آن ۲ میلیون نفر - حداقل - در یک سال صرف کنکور می‌کنند، اضافه کنید، یعنی ۲ میلیون سال ساعت کاری.

○ سال کنکور را چگونه گذراندی؟

● دانش: مثل همه درس خواندم.

○ اوقات فراغت؟

● داوود: دانش، تلویزیون خیلی می‌دید، اما وقتی می‌نشست پای درسش، کاملاً متمرکز و حواسش جمع بود. این نکته مهمی است، چون خود من به خیلی‌ها مشاوره داده‌ام که روزی ده دوازده ساعت می‌نشسته‌اند روبه روی کتابشان، اما درس نمی‌خواندند. در فکر و خیال خودشان غوطه می‌خوردند. توصیه‌ای که من به بچه‌ها کردم این بود که: بنشینید با خودتان صحبت کنید و تکلیفتان را مشخص کنید. اگر دارید برای کنکور می‌خوانید، واقعاً بدانید تنها راهی که پیش رو دارید همین کنکور است.

○ چقدر به برنامه‌ریزی برای کنکور اعتقاد داری؟

● دانش: فکر نمی‌کنم برنامه‌ریزی از خارج موفق باشد، مگر این که خود فرد یک برنامه‌ریزی کلی داشته باشد.

● داوود: با بیل نمی‌شود کسی را به درست خواندن مجبور کرد.

